

مجموعه آثار قلم اعلی

۷۴

این مجموعه با اجازه محفل مقدس روحانی ملی ایران
شید الله ارکانه بتعداد محدود بمنظور حفظ تکثیر
شده است ولی از انتشارات مصوبه امری نمیشناسد
شهر القدره ۱۳۳ بدیع



ایم مجموعہ آقا قلم علی از نسخہ خطی مکتوب بہ
جناب اسکندریہ شیراز سرور لکھنؤ است

جناب کا شیخ کاظم قزوینی

باسم اللہ العظیم

ہذا کتاب من نقطہ الاول و بجمائے الی الذی سر فی جبروت
الاسماء بالکافظم وکان من المؤمنین فرام الالواح من قلم الام
مکتوبا لر کاظم نعمات قدس ورفاء عز صمد الی بالکان بدیع
عربی بسیار مذکور شد حال بلان منیج پاریسی مسطور میشود کہ
بمعانی کلمات ربانی تمامہ فائز شود کہ شاید از سبب اریاح
شرکیہ دراز شرط نفس و ہور میوزد متحرک نشود و بجز وہ محکم و تقوی
تثبت نمائی اولاً بداند آثار الہیہ از ظہور و بطون و چہ از
حرکت و سکون و قیام و قعود و حزن و ذلک فی کل ما نیب
الیہ بمثل شمس در مابین ارض و سماء واضح و شرق و لاج است
بشائی کہ بدون خود مستبہ شدہ و نخواہد و ہر ذمی بصری

۲
که بمنظر اکبر ناظر است البته آثار حق را از حزن آن تمیز دهد چنانچه
ما بین سواد و بیاض و حر و سرد فرق گذارد بلکه صاحبان شامه
اصفی رایحه قدس علی را از مایطیر منہ استنشاق نمایند
و مذاق لاریب فیہ مگر نفس غیر طاهره که خود را بجبات و همیه
متحجب سازند و بصر حدید را از مشامہ انوار جمال توحید منوع
نمایند او کما لیس لهم من ذالک نفس نصیب ملاحظه در
ظهور جمال سین در سنه ستین نما که با ظهور کبری و سلطنت
عظمی جمیع خلق را از اعلی و ادنی چه مقدار احوال بغضا که بان شجره
قصور و سدره منتهر اند ختمند که لک فعلوا من قبر کما شدمت
و سمعت و تکون من شاهین زینهار که زمام عقل و درایت را
در قبضه روایت این و آن مد و بوساوس شیطانی از منظر
رحمانی محروم شو لازال کل امور از افعال و اقوال منتهر بایست

۳
خدا جل جلاله بجه و خواهم بود و بعد از ظهور نفع نمرخشد احدی را شیئی الا
بعد از امر او اما اگر چه بعد از هر سموات و ارض عامه شود و امر بشان
عظیم است که جمال رحمن کثر را در جمیع اوراق بیان وصیت
فرموده حشر بحروف صی و مرایا منطبعة میفرماید که مبادا در حین
ظهور بریاسات ظاهره یا باشارات نازله معتکف شوید و از
نفسیکه جمیع این مراتب بقول او خلق شده محجب مایند
و فوق این بیان در قیوم اسما که با حسن اقصص موسوم گشته
از سما اراده رحمن نازل شده قوله تعالی یا قرّة العین لا تحفل
بیک مبوطه علی الامر لان الناس فی سکران من السرّ علی قیه
وان لک الکثرة لبعده الذرة باسحق الاکبر بناک فاطر
من السرّ اعلی قدرتم اللابره فی طور الاکبر لیموتن الطورین
فی سینا عند مطلع شرح من ذک التندر المهرین احمراء باذن له

۴
احکیم و مهووسه قد کان علیک باحق علی الحق حفیظا حال
کمره ظاهر و جمال اولی در میگرداخری چون شمس مشرق و لاج
و قبر از اظهار سر طور یون المنصق و معدوم گشتند حال در آیه
نازله که سما، عزرا حدیه نازل شده تفکر نما که شاید بر شجر از زلال سال
بیزوال فانز شومر اسر کاظم ظهور بدیع عظیم از آن است که احدیرا
مجال توقف ماند چه ظهورش از شمس و ارتفاعش از
از سما، مشرق و لاج است و قمر من فی السموات و الارض در
صقح واحدند الامن شمس و رگب باز در حجاب بتمثال را
بنفس او بشناس نه با شباح و امثال چه که بدون خود
شناخته نگردد و بسؤال معروف نشود اعرف الله باله
و بما یظهر من عنده اسر کاظم شق کن پرده ناس و هم و هو ارا
و بمقرا علی وارد شو و بی شتر و حجاب ناس را بر تب الارباب

دعوت نما فالذ نفسی بیده از این بیانات مقصود جز رضای
سبحان نبهم که شاید نفس فانیه بفر دوس باقیه وارد شوند
در این بحر جز لولو صافیہ منیر یافت نشود و این سده جز ثمر
طیبه بارنده فطوبی اللطالین ار کاظم چشم از عالمیان
پوش و ما و حیوان عرفانرا از غلمان سبحان بنوش و گوش
بمخرفات مظاہر شیطان مد چه که الیوم مظاہر شیطانیه
بر ما صد صراط عزا حدیه جالسند و ناس را بقدر حمیر منع
میمانند و زود است که اعراض اهر بیانرا از مظهر رحمن بشاهد
نمائی کذ لک اخبرنی مجوبه قبر خلق السموات و الارض و قبر
خلق العالمین بکوار اهر بیان اگر باین آیات تنزل و ظهور است
مشرقه که جمیع عالم را احاطه نموده اعراض نماید بکدام حجت و
دلیر ایمان خود را بر سر همه ثابت میکنید لافوالذ لفظ

الروح فی صدر ثبت ایانهم بهر حجاب اعمالهم و بطرف افعالهم و
یرجون الی صدر الحجیم لراکاظم چون نجم منیر لاسخ از افق
سماء هدایت طالع شو و بقدر مقدور در ارتفاع امر الله و
ارتقار آن سر نما دل از علایق ماسوس پاک کن و در ظل
لحظات الهی و تحت النظر منظر ربانی در آنچه که الیوم جز
ظنش حکم برهوت بر او صادر و صادق است در انوقت
در نفحات شرکیه از جمیع جهات در مبوب و ظهورات فکیه
از کفر اشطار مشهور بقبر حزن عاظمه نموده که ذکر آن سبب
احزان لایهرا کوان و اسکان شود و لکن حزن نم بر آن نفس نمود
و نیت بلکه بر جمال معبود و ظهور او در یوم موخو نوحه و ندبه
مینمایم چه که اهر بیان با آنکه از ظهور سلطان امکان چیزی
نمده شده و جمیع کیفیت ظهور را چشم ظاهره مشاهده

نمونه اند باین نحو محتجب شده^۷ که مشهور است دیگر بآن جمال بسین
چه وارد شود فوحسرة علی العباد یا یتیم من جمال الاوقد ستروا
جمالها باحمام الغل والبغضاتم استنزلوا به الی ان افترقوا علیه
وکانوا من الظالمین قسم سلطان یفعل ما یشاء که
نفسیده باین ظهور غرض صمدانی مؤمن و مؤمن نشد با حدی
از مظالم غرض اعدیه و مطالع قدس صمدیه اقبال نخواهد نمود
فیالیت که کفایت بسیف اعراض نمایند و فتور بر قتلش ندهند
چنانچه در این ایام اکتفا نمودند کاش لجر منیر مشهود میگشت
تا ابواب رضون معازیر را مفتوح گشت هر بنوی و حجر فی از سرار
مسطوره ربانی مطلع میشد بار مظلومیتم بمقامی رسیده
که اسم مظلومیتم از هر مظلومی محو نموده اذ ایسکے عین لعنة
خلف سر ادق غرض مستور بار چند قسم نانه شامبر مکن

۸
شکر ملک و سماء وارد و قبضه قدرت حکیم مایه آینه اخذ
و بلا حظ ماقدر فی جبروت القضاء در جلال تاخیر فرست و
بمشاهد سبقت عتد ربک که الوجود جلال ارباب شد
ایشاء همه باید در مراقبت امر همه مظهر سر منبذول داری
عفت همه عماسلف و هر نفسی الیوم بر نصرت امر همه قیام
نماید روح القدس با عانتش نازل شود لا تعجب من امر
ربک ولا تکن من الممتزین ایشاء همه از ضیاء شراق شمس
معانی در این فجر روحها و صبح ربانی محروم نشود و از فیض سبحان
سبحانی محروم نگردد کذا که قدر من لدن فضل ربک ان
انت لن تمنع خلقه هایتة عن نفسك و تكون فی دین الله لمن
الراسخین ثم ذکر من لدا عباد الذین و فوا بعد له واقروا
بسلطانهم ثم الذین هم معک من قرانت و ذکر و کجه المقدر لغیر
الفقر

جناب ارض ۹

هولسه

یا اخر و جیب انشاء همه لازال در هوا قرب قدس فر اجلا
طیار باشید و در بحر عنایت بی زوال صباح و بعد آنکه مکتوب
آنجناب و اصل فخر اک و همه ابدع اجزاء بماذکرت الذکر کان
فی ایام الاعداء فی قده الايام الی ان حبس فی هذا السجن و اگر
مستفسر احوال باشید قسم سلطان قدم که از ذکر خارج
است و لکن انقدر معلوم آنجناب بوده که آنچه این عبد در
سین متوالیه در اعزاز امر همه سعی نمود جمیع برابر و مباشد البته
تفسیر و ورود این عبد در این ممالک و سلوک مع الناس
را اصفا فرموده اید فو عمرک یا اضی بعد و رودی ف تحت السن
العبد انشاء رباب و اذا کمل یضحکون و یستهنون فورالسه

۱۰
استحیی ان اذکرک ما فصر ارضی الذر علمناه و حفظناه فی

عشرین من السین التہ تا حال خبر او بان دیار رسیدہ و من

یظر الی کلماتہ بعین اللہ یعرفہ و ینظر الی العارفين فیما

لیت کنت حاضرآ و شہدت و رأیت ما لا ینکر

بالسیان و یشہد بذلک لسان لہ من فی علی العرش

و کفی نفسی شاہد و علیم اسمع قول من احبب و اراد

رضاک قم علی امر اللہ و نصرہ ثم احترق احجاب المکنات

بنار حبیب باللہ المہین القیوم فاجعل مرادک ما اراد اللہ

وانہ لخیر عما خلق بین السموات و الارض و عما کان و عما ین

و البہما علیک و علی من معک

این لوح مبارک از در نشخہ و صخرہ نخب مبارک جلالتہم مہر علیہ نازل شد

در منزل زینب فام من در طهران شریف شد

لرورقه مطهر نالداات بسماء احدیه مرتفع شده و حین قلبت
 گهان جان رحمانه محزون نمود ارشیتاق از فراق نیز
 آفاق جزع کن و صابر باش اگر چه صبر آموختن بسیار مثل
 منع نمودن نارکت از سوختن و لکن حق را در قرب و بعد
 حکمه ما بوده و خواهد بود و در جمیع احوال مختار نارشیتاق در
 دلها برابر فروخته و خود را ستور فرموم شوق لقادر جان انداخته
 و بعد بفراق قبلی نموده ارکاش آن مشهور دستور بر است میاید
 تا حق آن ورقه و سایر عشاق از او اخذ میشد و لکن چه چاره که
 نه او مشهور و نه سیفش لرورقه از فضل سلطان احدیه مایوس
 مباحش صبر کن و امور خود را به موجب گذار مهرگز تو را فراموش
 ننمهم و از نظر منظر اکبر منو نخواهی شد نظر عنایت با تو بوده و خوا

بود شکر کن که بجنایات الهی بمقتضی فائز شده و در جمیع

اشیاء بجهت شاه و گوایند محزون مباش حول سراج

المرطائف باش جمیع اماء اله را تکبیر برسان بتول عذرا

و زهره زهرا را ذکر باش بتول التي ارادت و جعفر و العذرا

الترفازت بهمان خاتون جان را من قبل الله تکبیر برسان

و بگو آسكنت في البيت و جمال القدم بين ايد الظالمين

این لوح منبع از درد نشسته صبر نه نخط مبارک عبدالمصطفی علیه

نازل شده در منزل زینب فتمم ثم التذرع و تسويد

و تحریر شده در طهران

معلوم است که عنایات حق فوق جمیع نعماست و در
 وصول عبد باین رتبه عالیہ فقدان در آن از زخرف نیست
 دنیا باسی نیست زیرا چشم عاشقان بالطف الکھر روشن است
 و قلب ایشان بیدایع ذکر اوساکن اگر با حق انس گیری
 از ملک فانی در گذر و بیدار رحمت مقربا بپه و دیگر عزت رانہ
 بنیر و غم احصا ننمائی باقی و الروح علیک ہمیشہ اخبار
 احوال خود را ارسال دارید و کلمہ نصر را ذکر حب نمائید ۱۵۲
 این لوح مقدس الکھر از رد خط صبر کہ تعلیم مبارک و عیال قدم مرید
 نائل است تسوید و تحویر گردد و طران منزل زینب فایم

۱۴
زهره الاقدس الابهی

اراده اگر از منزل پرسی سخن و اگر از خدا پرسی
بلا یا دشمن و اگر از جسد پرسی در ضعف و اگر از روح
پرسی در سرور و فرحی که مقابله نماید بان سرور من علی الارض
جس را قبول فرمودیم تا گردنهای عباد از سلاست نفس و
وهوی فارغ شود. و ذلت اختیار نمودیم تا عزت اجبا
از مشرق اراده اشراق نماید همچو مان که حق عاجز است
قسم باسم اعظم که اگر اراده فرماید ارواح جمیع امم را کعبه
اخذ نماید مگر از ظلم ظالمین چشم پوشیده و حمل
بلا یا می لایحیی فرموده تا قل را بجدینه باقیه ابدیه کشند
لا یعلم ذلک الا اولو الالباب کوشش سخن مای جنود
شیطانیه مکن بجان و دل بشر رضوان توجه نماتا

عرف رحمان را از قیصش که بدم بغضاً سحر گشته بیابی و
 استشاق و البهائم علیک و علی الدین آمنوا بالله العزیز العظیم
 این لوح منبع از تلم مبارک جلال قدم جبرئیل با نقاش زهر افشام
 عزم کایمیرا محمد حسن اخگر جلال قدم نازل شده
 از اردر خط اصغر در منزل زینب خانم اثر تحریر و تفسیر شد

۱۶
کورد خط که میرزا آقا جان که از حسن عزت ابر برادر لاکه جواد مردمی است

الباقی باسمه الأکبر

امیر جواد آیا سکون اختیار نموده و جمال مختار مابین شرار
بکمال اضطراب مبتلا گشته آیا نفس راحت از نفس
تن بر آورده و حال آنکه جمال احمیه را ذیاب اریاب نفس
مشکره احاطه نموده و در کل جن آنجال مبین بلجن حزن ندا
میفرماید اجتر خدا را و بنصر ام حبه دعوت میفرماید به نفس
خود چه که لم یزل ولا ینزل نفس خود را در سبیر خوار جلال انفاق
نمونه چنانچه این فقره بر هر منصف بصیر معلوم بوده که در جمیع
ایام خود را از اعداء حفظ نفرموده اند و در کل اوان چون شمس
تابان و درخشان بوده اند و لایسکر ذلک آلاء مفضل محروم

۱۷
پس واضح بوده که مقصود از نصر نصر امر کسب بهم و خواهد بود
تأله اگر نفسی نفسی در نصر این امر بدیع بر آورد مقابل است
با اعمال مقبوله اهر سوات و ارض لا یقاب شیئی ان تم
فی انفسکم تتفكرون و نصر هم سیف بیان و کسب
عند الله محبوب است نه سیف شاخه حدیده چه که کفر
نفسی راضی نبوده نیستند و در جمیع آیام مبالغه در این امر میفرمایند
از جمله سلطان ایجا میفرماید که کسان را از خلاف
بیان بقوه رحمن بر آورد و بقس تبلیغ این امر نما که جمیع آفرینش
را مجال اعراض نماید چه که این اجاب را در حین تعلم روح
القدس تأیید میفرماید از جواد صبح منیر از نفس رحمانی نفس
کشیده و الصبح اذا تنفس مرة اخر من ظمیر گشته نشاء
جمعه تبلیغ مبذول فرماید که مباد اظلمت نفس ظلمت و میاکل

۱۸
شیطانی بحبات النفس مشرکه این صبح نورانی را از اعین ناس
مستور دارند اسر جواد ذیابی چند در اثواب اغنام ظاهر شده اند
باید در قتل وقت پناه بخدا برد که از خدع و مکر این خادعین که برب
عالمین مگر نموده اند محفوظ مانیم اسر جواد ایوم اگر کافر من فی
السموات دعور ربوبیت نمایند و بایات اولین و آخرین
تضر نمایند من دون ذکر اسم ربک الاعلی فی سبکة الاخری
علی اسمہ الایحمر مردود بوده و خواهند بود چه که خلق کلمات
بمش خلق نفس شده و خواهد شد و هم چنانکه از خلق اس
مقصود عرفان نفس الیه بوده از خلق کلمات هم از هر لسان
که جاری شود مقصود ذکر حق خواهد بود اگر این رتبه از کلمات
مفقود شود مثل اهل سوق خواهد بود بل عند همه ثانی ارجح و اگر چه
آن نعمات با حسن الحان ظاهر شود نظر بمشکوة فرماید

که اگر از زجاج لطیف و بلور صیغ مصنوع شود مقصود استوای

سراج است بر او و اگر باین مقام فائز نشود کمتر خواهد بود معوق و

معطر لایسن و لایض پس مقصود از مشکوة کلمات

اشتعال سراج ذکر جمال و اجمال بهی و من برن آن و ساو

شیطانیت اگر چه دفتر آن کلمات بقطر ملکوت آسماء

وصفات مشاهده شود سلطان قدم میفرماید اگر جوله

مقصود از اشجار بیابانسانی انمار معرفتم بوده و اگر شجری

باین فضل مفتح نشود حکم شجره یابسه بستانیه دارد که لایق قطع

و احتراق بوده و خواهد بود و لکاش که بر مرتب خان محبوب

مشعل میشد و شاید که به محل طنج مشرکین برده شود بما

الکتبت ایداه من قبل فعود باله من ذلک اگر جوله

محبوب میفرماید که ظهورم بن احبا و قیامم ما بین اعداء در ایامیکه

۲۰
مگر از جهت زلزله بوده و جمیع ایالات از سطوت ایام مرعش
مختبر بعینه ملاحظه و عظم از حج اولین و آخرین کوکون الناس
لمن النصفین دلیل بر نفسم جز ذاتم نبوه و نخواهد بود مقصود
از آیات اثبات امر باین ناس که محتجب بوده اند بعینه
و الاشاره باین ضم اصفا من کاس البصیرتی را بحق شناسند
و بدون آن ناظرند امر جملت تاله ظهور باین هولاء عظم
عن خلق السموات و الارض و عنقر ما کان و ما یون
ولکن العباد فی سکر انفسهم یتون در این ایام اطفال حرم
بآیاتی تکلم نمایند که افنده مقربین مجذوب و شیخ مانده اند
ولیس ذلک علی البغیر چون وقت بسیار تنگ بود
لوح مختصر نازل شد از رکشت و دیگر چند قرص سوره
اصحاب از سما قدم و یمین عرش عظم نازل شده

۶۱
و باسم الله اعظم حضرت نسیب ارسال شده و ذکر آنجناب
در آن لوح بدیع بوده از ایشان مطالبه فرمائید لوح ملاح قدس
که در سینه قبر و عده آنرا بان جنیب داده نزد اسم الله
المنیب ارسال شد و بعد از اخذ سواد اصل را با آنجناب
برسانید و فارسی آن هم که در پوسته قبل ارسال شده در این
پوسته ارسال گشت اصدا را خود بردارید و سواد را نزد
اسم الله اعظم ابلاغ دارید و دیگر در اعتقاف مقامات
ذکر فرمایید بصیر هر محلی که بجهت نصرت امر الله و امر خود ارجح نمزند
معمول دارند و ساکن شوند که عند الله محبوب بصر و بعد از
نزول اذن از سما، قضا بهر دیار و وطن نمایند اذن الله و
تقدیر الله همان بوده و خواهد بود و دیگر الاقره مرقوم داشته
بودید فرمودند که لا یضرح اسم شیء لو کن من الثابتین

و فقر اشیا و مذکور خبر آن رسیده که بعد میفرستند سواد این
 نامه را هم نزد اسم الله المنیب مرسول دارید جناب حرفی
 را علیه بهاء الله العزیز المجرّب تکبیر اعلیٰ ابلاغ فرمائید و دو توفیق
 منبع از ساحت عرش با ایشان فرستاده شد نشاء الله
 تا جاگ رسیده از اریح خوش جانان و نسیم دلکش رضوان
 از لوح مرسله استنظام گشت و اریح منبعه از کلمات بدیعه
 آن استنطاق آید پنجشنبه ۱۲ ذیقعد چون نفخه روح القدر
 عظیم بر عظام ریم وزیدن گرفت و جان تاز مبدول فرمود
 طوبی للشاربین من هذا الفأس الدر البین
 عجره و خالم آفاجن

هو له الاعز الاقدس الانع الارفع الاب

هذا الكتاب من هذا الجهد الذي اجتهت به وشرفه بقاءه واسمه نغماته
وعرفه سبب امره والقاءه بدائع علمه وفضله على كثير من العباد وايداه
بتأييد من عنده رحمة من عنده وفضلًا من لده وانه هو الفضل المفسر
الرحيم يرفع من يشاء بسلطان امره ويقدر لنفسه هو
خير له عن كنوز السموات والارضين كما قدر لنفسك من بدائع
تقديراته ما هو خير لك عن قدر ما تشهد وترى وكذلك تمت رحمة
وكملت نعمة عليك وتكون من شاكرين وقد حضرت كتابك
بين يد العرش واخذته انا من رب المفسر الرحيم وكلمت

به سان آله و خدا من فضل من بسیار و آن خدا فضل من

و نزل عن جبهه لورش لوح فو عمر ک لن یعادل بحرف منه ما نزل فی

زمن القبر و یشهد بک نفاک و ایش ان شرف به و کون

من الناظرین فطوبی کب بما ذکرک من قلم الله من باشارت

حکم بدیع و بعد معروض آنجانب میدارم که هنگام توقف

آنجانب در عراق در نظر شجره امر این عبد اراده نمود که بعضی

از اموری که از کفر ناس مستور است با آنجانب معروض دارم

و لکن از ساحت قدس ابری در قریب منمنوع میشدم لهذا

بسیار از امور ناگفته ماند و بسیار از کمالی هرگز ناسفته

اگر چه هر ذی بصیر را ظهورات قدرتی الهیه و بروزات عزیه ربانیه

و شئونات عظمت سلطان احدیه کفایت نموده و مینماید و همین آیه

ظاهره هر بصیر را با سرار باطنیه دلالت میکنند دیگر احتیاج بوصف است

ذکر و یا تحریر نموده و نخواهد بود و لکن این بنده چون لازال ناخبر است

آنجناب مشتعل بوده و حقوق اشکال و داد منظور داشته لهذا بر خود

لازم شده مردم که بعضی از امور را خالصاً لوجه الله و حجاباً بجا بکند

معروض دارم بارر این نقد معلوم بوده که آنچه در ظاهر بنی ناس

معروف در باطن امر بر خلاف آن مشهود و این حکمت اعزازاً

لأمر الله و حفظاً لنفسه موعظه شده که توجه ظالمین بمقر و احد راجع

نشد قسم سبب آنجناب که در تعلقاء عرش احدی قادر بر حکم

نموده تا چه رسد باینکه نفسی تواند اظهار امر کند و این عجب مدتها

در تحیر بوده که ما بین نامس قسم دیگر مشاهیر سینودم بشانیکه

جمال قدم نغمه در کلمات مبارک خود بمقدیر اشاره میفرمودند

اما در باطن ملاحظه می نمودم که قدر در ساحتش معدوم صرف و

منفقود بختند و این فقر هم بر آنجناب معدوم بوده که نفسی

جز این عجب مطلع بر امور نبوده چه که مدت چهار ده سینین در

خدمت همه مشغول بودم باره کفر یوم حیرت بر این عجب

میفرود تا وقتیکه مطلع شدم که از اول هم امر این قسم نبوده

۲۷
که مابین ناس معروف بوده دیگر اگر نخواهم تفصیل آنرا عرض

دارم البته باید کتاب رسال دارم بلکه نشاء الله اسباب فریاد و

بالمشافه بعضی امور ذکر شود و دیگر جمیع امورات علی شان

و استطاعی مطلع شده مترجی شدم و هر وقت اراده

مینمودم که به بعضی از درستان بعضی امور را القانماید در کمال

منع ممنوع میشدم چه که خود آنجا لقدم ترمینر بودند حکمه لامر الله

المهین تقیوم و اکثر از آن حکمت و وضاحت و بعضی از آن

شرفی علمه المنخرون تا آنکه آنجناب تشریف آوردند بعراق و مدتی

بودند و بعد در کل حین بلایا از هر جهات باریدند سیمیکه جمیع

ناس از کل فرق مجاریه بر جماعت صدیه قیام نمودند حشر آنکه جمیع

علمای نجف و کربلا در کاطمین جمع شده و امر بمقامی رسید که از

دستان خارجه بعضی در ساحت قدس حاضر شده و اظهار

اضطراب نمودند که امر بسیار بزرگ شده و اعدای اخصی مشهور

گشته نمیدانیم بر جمعا مبارک چه واقع خواهد شد و چه اراده

دارند جمعا مقدم فرمودند که آنچه وارد شود حاضریم و بجان طالب

ولین رتختہ لثمنی ناصر آسور حسه المیه من الغریز القیوم اگر محاربه

ینمایند مجاهد فی سبیل اللہیم و اگر به بیان آیند ناطق من

عند اللہیم و بعد بجا کم بله پیغام فرمودند که اگر این علمارا

بنا حرفی است کل در محضی جمع شوند که غیر باب حکومت

باشد و آن محض را یکی از مساجد قرار دهند که این بعد ببا

حکومت وارد شده و نخواهم شد و بعد علما آنچه مطابقی

که دارند سؤال نمایند و اعتراضات خود را اظهار دارند

اگر این بنده از عهده جواب برآمده اذا لایستغفر لکم

علینا و من دون ذلک با آنچه اراده نمایند معمول دارند

که این بنده را ابد آحرفی نه و همان بیاناتیکه بملا حسن

عمو فرموده بودند که آنجناب سلفند همان قسم بنیام

فرمودند و بعد خدا عالم است که چه واقع شد تا آنکه

۵۰
امر شجر بر هجرت نیز آفاق از عراق و دیگر تفصیلاً در این
بابین روی داده که جز خدا کسی مطلع نه و البته بعضی از آن
را آنجناب استماع نموده اند تا آنکه آن انجوسر مشی از
شب در محضر قدس حاضر شد و معروض داشت که
تکلیف من چه چیز است از ساحت اقدس جواب
نازل که بهر قسم که اراده نمائی و خودت مایل باشی
خوب است معروض داشت که بعد از شما بود
من در اینجا بسیار مشکل است چه که لابد اعدا انجیا
ضر این عجب قیام نمایند بعد فرمودند که اگر اراده داری

که با ما مهاجرت کنی بجا که بلد اظهار دارم چه که اظهار

نموده ام که دو برادر دیگر با منسند در این مهاجرت حال

منتهی باو ذکرینمایم که سه اخوسر همراهند و در این ذکر هیچ

وجه ضرری مشهودند بعد معروض داشت که همچو مسکونید

که در بین راه شمارا بجم میرند و شاید هم که در راه خدعه^۵

مقصود داشته باشند جمالقدم فرمودند که آنچه من بصلحت

میدانم این است دیگر آنچه تو خود مایل با آن عامل شو باری

بعد اخوسر کمال احتیاط را بنظر داشته معروض داشت

که من از پیش با قافله میروم صاصون تا به بنیم چه میشود

۵۲
اگر ضری واقع نشد ملحق می‌شوم و قبل از جمالقدم حرکت

نموده با قافله بسمت اسلامبول عازم گشت و بعد از

چند یوم دیگر جمالقدم بشانی هجرت از مدینه بم فرمودند

که لسان از بیانش قاصر است و البته آن جناب شنیده اند

تفسیر آنرا و و الله الذم لا اله الا هو که در قرآن مجید در ما

بین طوابع سلطنتی ظاهر و با تقدار برابر و بشهر وارد

شدند الا آنکه اهل آن از آن محزه با استقبال شتافتند

و در خروج بمشایعت قیام نمودند و در هر مدینه علمای بلد

حاضر شده و کثیر بیانات علمی بود که از لسان احدیه چو

غیث ماطل جبار و نازل کاش انجناب حاضر بودند تا معلوم

میشد که احاطه علمیه و قدرتی و بیانی و شسوتیه بچه خوار مصدر امر

احدی ظاهر و باهرت و لایمیزدک الاله سکر عنود و شانه

ظاهر شدند که کثر عباد از ملل مختلفه بعظمت امر موئن و بر قدرتش

معترف شدند و کثیر تفصیل این امور بسید است مختصراً

معروض میدارم که در بین راه انجمن ستر توقف نموده تا بحمال

قدم رسیدند و بعد چون ملاحظه شد که بهیچ وجه ضرر در میان

نیت و کمال اعزاز مشهود لذا بین پیر العرش حاضر

شده معروض داشت که حال که حکایت شده و نیت

پس خوب است که ندم بگذرد له ملحق شوم جمالقدم

فرموده لازم است که باین مهاندارا بگویم که این برادر من است

احترام منظور دارند مذکور است که خیر تا اسلا بسول وارد شویم

به بنیم در آنجا چه میشود و چه نحو سکوک مینمایند شاید خیالی

در آن بلد داشته باشند که ضرر وارد نمایند باری در حرب

بوده تا آنکه جمال الله به مدینه مشهوره نزول فرمودند و دست

اربعه مشهور در آن مدینه توقف فرموده اما آلمیقات له

و در مدینه مشهور هم این امر بقسمی اشتها یافت که حبیب

کمال افغان و تسلیم برانمودند و البته شنیده اید که در آن

مدینه ابدآبا احدی ملاقات نفرمودند و مطلبی اظهارنداشتند و هر

نفسی بهم که ملاقات نمود جمعا قدم به بیت او مرجمت نفرمودند

و چون روح عز و الهیمان از جمت رحمن وزید و اعزاز از

در وسط آسماء هویدا گشت نا حسد و بغضاء در صد و مظهرین

مشغول شده و نفس مستوره مطمئن گشته از خلف قناع

بیرون آمدند سرا با بعضی از مهاجرین در صد و قضای امر رسیده

برآمدند و در قریوم بمکری جدید قیام نمودند که شاید میانند

مهاجران فساد می مرفع شود که سبب ذلت امر آنها گردد

تا آنکه وارد این ارض شدیم دیگر الله یصلم ماورد فیہ علی عمالمه

و بعد از توقف شهر معدومات در این ارض آن سید میفرود

که آنجانب از حال او مطلعند که بعد از آنکه از عراق فرست

و جمیع دیار سیر نمود بعد راجع شده و حلیه لب حسن اقلید

عرض کرد و اظهار توبه و انابه فوق آن یحیی نموده از مصدر ام

توقیع منبع نازل که آنی لفقار لمن تاب بعد بین یدر حاضر

شده کمال عنایت در باره او منظور فرمودند تا آنکه زمان

هجرت رسید و سید مذکور غصنر از غصمان شجره مبارکه را

واطلعه نموده که در مصدر ام سر عرض دارد که اذن فرمایند

که او هم بجنب له در این هجرت مطهر میشود بعد از مقرر

عز. اذن صادر نموده اجمرت نموده تا آنکه با جنود هم در این راه

وارد شد و احوال او هم لازال در محضر لایعرب عن علمه من

شئی معلوم بوده و لکن از آنجا که لازال اسم ستار منظور

نظر بوده با او را میسر نمودند و بعد که مشاهده نمود که این

مقرر تقریباً کبر است و خروج از آن ممکن نه سرّاً با بعضی

از اعجاب این بلد مع شده و بعضی از تلقینات شیطانیه در

قلوب ناس القا نموده و اظهار تبرا از حق کرده و چون کفر

باطنی مشهود گشت و اسرار خفیه ظاهر شد از مقرر اعظم مطرود

شد و طردش فرمودند و قریب گیسنه بتجاوز است که

۷۸
مطرد بوده و بین راه ہم چند گره بین او و اخو سستور

حرف شده کہ ہر روز بکھایت نزد جمالقدم حاضر شدند

باری این است حکایت آن سید کہ مردود طرفین واقع

شده و خارج شد و بعد اخو سستور در ہر روز نذر نذر بڑھ

سرا تا آنکہ بمقامی قیام نموده کہ با استاد محمد علی نام کہ یکے از

خدایم بود و در حمام حرم بخدمت مشغول مہ تے با او در پردہ

گفتگو مینمود و لکن بشخص مذکور تلفت نمیشد و گمان نمینمود کہ

مقصود او چہ چیز است و چون مہ تے بود کہ باشخص مذکور

گفتگو در قطع شجرہ بانہ سیمود و موقن شدہ کہ اورا فریفتہ

تا آنکه یومی از آیام ظاهراً ذکر نموده و محل را هم در حمام معین کرده
 و شخص مذکور چون مطلع بر مقصود او در صبح شد عیاشه برار کاش
 افتاده و لکن سکوت نموده و اخوسر بگمان اینکه امر از تمام
 نموده بمنزل خود راجع شد و خلعت بر بجهت شخص مذکور ارسال داشت
 و شخص مذکور بعد از خروج از حمام بنوحه و ندبه و اضطراب تفصیلاً
 در مابین مهاجرین اظهار نموده و مذکور داشت بقتضای ضحیح کل
 مرتفع شد و او هم مطلع شده کل بناله برخواستند
 قسم بجا قدم که نوحه و ندبه را مرتفع شد که شبیه آن متصورند
 تا آنکه بسمع مبارک^{علی} رسید بعد بیرون تشریف آورده ملاحظه

۴۰
فرمودند که این امر در این ارض آشتیاری میآید و سبب فساد
کلی میشود جمیع را بصبر امر فرمودند چون آخر حال دیده که در
انستت آنچه ذکر شده با سم او بوده و امر هم در کمال
ارتفاع مرتفع گشته اراده این فعل نموده جبار یارانه نفس
لغذا مصیحت در آن که این عبد بالمره خارج شوم از شما
بعد مهاجرین بقسی جزع و فرخ نمودند که مدتی جمالقدم
هجرت را تا غیر فرمودند تا آنکه در یوم جمعه ۲۲ شوال حین
زوال جمالقدم فرداً واحداً و ترا منفرداً از کل به بیت
دیگر نازل شدند و احدی را همراه نبردند حتی جوار خنده حرم

را آزاد نموده خارج فرمودند و ابواب خروج و دخول بر کل
 ناس سدود الله اکبر چه فرعی و مصیبتی در آن یوم برپا شد
 و اخور مذکور چون تلفت شد که این امر شیخ اشتها را بپوشید
 نمود در صدد مکر جدید افتاد که این امر باین مستطبر استوار
 نماید و در این مابین آن مردود لطفین چون میدان را
 خلوت یافته رفته با اخور بغض الله با هم ملحق و در صدد افتادند
 بشائیه هر قسم قادر شوند ضرر وارد آورند تا آنکه دو شهر
 منقضی شد و در این مدت احدی در بیعت راه نداشت
 و خبر مرهم از نفسی بحسب ظاهر تلقاء عرش مذکورند تا آنکه

۱۲
یومی از لایم سموع افتاد در یک از اصحاب که حاجی ابراهیم
نام است که در نزد یکی از اصحاب مذکور شد که سید
مذکور مرادید و با من بعضی حرفها در میان آورده من پیش
خود بهیچ وجه نمودم که او از فساد خود نام شده حال اراده
رجوع الی الله دارد آنچه گفت می شنیدم تا آنکه راجحه
بغضا از او استنباط نمودم و بمن ذکر نمود که تو باید بهجم
بروی و بعضی مفتریات محموله را بحال قدم نسبت داده
اشتهار دهی و من چون این کلمه را استماع نمودم بسیار
مضطرب شده و متحیر ماندم که چگونه میشود چنین امری مشتمله

۴۳
شود باری سکوت نمودم و محاشات کردم تا آنکه او و آنجری

بسلطی وجهی بمن داده و مکاتیب زیادی که تو باید اینها را

بقزوین و طهران و اردستان و عراق برده استهار دهمی

بتوپول میدهند خلعت میدهند اگر ام میکنند و من متحجر

شدم که در بین راه که این دوازده گیر بد می گفتند حال

چگونه شد که هر دو اشکار پیدا نموده دوست شده اند

تا آنکه نوشته جات را بمن داده و یک کتاب به هم سپید

داد و گفت که این کتاب را من نوشته ام باید همچو بروی

و کتاب مرا منتشر کنی و من چون وجه و مکاتیب را گرفتم

ولاده رفتن نمودم خود را مابین جنت و نار دیدم و در حلقه

نمودم که آنچه بمن گفته اند جمیع کذب و لابد آنچه در این

مکاتیب است منقریات خواهد بود لهذا استغاثت

از حق جسته از نار و جنت راجع شدم دیگر چه عرض کنم از

کتاب سید مذکور که بر رد علی له نوشته و الله الذم لاله الا

چند فقره مناجاتی که از مناجاتهای حضرت اعظم سرقت نموده

نوشته دیگر باقی آن اگر بگویم کلمات حیوان بنظر آید

والله غبن بطرف حیوان است و اگر به نصیق حمیرا تشبیه

نمایم افترا بان حیوان بسته ام باری چه عرض کنم چه دلا^{یل}

آورد و چیر بر اینی ذکر کرده قسم بحال معبود هر طفلی که
صاحب بصیر باشد مشا هر بنماید که جمیع را بر رد خود
نوشته اند و اثبات بر امر الله و لکن معذک شاعر شده اند
و از کلماتشان قدرشان معلوم و شأنشان مشهود هر
ذمی شعور رنگ میدارد از چنین کلماتی که از قلم کذب جاری
شده حال ملاحظه فرمائید که امر الله بمقامی رسیده
که مثل این خبیث مردود بر رد جمالش کتاب نوشته
بعینه همان اعتراضاتی که کل ملل بر کل مرسلین نموده اند
و ملت فرقان بر جمال سبحان همان اعتراضات را ذکر

۲۶
نموده اند و استدلال شده اند بل احقر باری از کتابش مستقیم

ظاهر با اینست که چقدر سعی نموده اند و باعانت بگیرد نوشته اند

و در جمیع نوشته ها است آنچه مرتب شده اند بحال قدم نسبت

داده اند و شاید که بان سمت نفرستند و در جناب ^{حظ}

نمایند و بگردن زنا عجم این ولایت حرفها گفته اند و

جمیع را نسبت بحق داده اند و حال آنکه این بر جمیع

واضح است ^{و بهین} که جمعا قدم با احد معاشرته و اگر هم نفسی

بین دید هر فرستند بیانات دیگر است و از کار دیگر

مقتضی از جمیع این مراتب بوده و خواهد بود اگر چه

در این مدت احدی فائز نشده و نفسی معاشرت نفرموده اند

و جمیع امور بجهت این است که ناس را بے فهم یافته اند این

است که از جهت عرش نازل شده که هر نفسی از اصفیاء

که بینید اوضا شود کتابی و یا الوحی که مشعر بر رد علی است

باشد او در آن حین مکتلاً علی الله و منقطعاً عما سواه

قلم برداشته بر رد من رد علی الله بنویسد آنچه را که

روح القدس با او القا نماید و در آن حین البته جمیع ارواح

اورا تأیید نمایند این است از حکم محکم پروردگار عالمیان

باری بجهت بدینست که جز این خیالی ندارند که ناس را بمقرر

۴۸
اول راجع نمایند همان قسم مثل کور فرقان نفوس را

بجمیع حدودات نفسانیه محتجب سازند و از منظر

عزیز همانانیه ممنوع دارند که شاید یک ریاستی محکم شود

کاش بملاقات مرزوق میشدم و اسرار خفیه مذکور میشدم

تا آنحضرت مطلع شوند بر عظمت امر و مکر قلوب مشرکین

اگر چه اجمود اسم آنجناب از نفی لغت نجات عجز باقیه استشمام

نمایند و از قطر لغت اسرار بجزر لایه های ادراک فرمایند و از

حرف جوامع اسرار کتب را عارف شوند در اینصورت

البته با آنچه از ساحت عرش نازل و شنیده اند کافی خواهد

بود و بر جمیع مطلع خواهند شد ^{۴۹} پشاور هم زمام امر را بکمال

قوت و قدرت گرفته که مبادا وهنی از نفس مشترکه روی

دهد در فکر چین به بدایع اذکار رب العالمین ناس را

ستدگر فرمایند و دیگر آنکه بعضی از الواح از سمت اقل

نازل بعضی از آن در این مرتبه ارسال شد و بعضی

از آن هفته بعد ارسال میشود جمیع را ملاحظه نموده برسانید

پشاور که امیدواریم که بقیامی قائم شوید که هر من فی

اسموت و الارض بقیامت بر امر که قائم شوند و به بیان

ظاهر شوی که هر را به منبع تبیان حکمت هدایت نماید

و دیگر آنکه سوره مبارکه بیکل که بدعا نازل شده این عبد

سواد نموده ارسال داشتم و لکن از شدت تعجیر قادر بر اتمام

آن نشدم آنچه مقدر شد ارسال شد انشاء الله بنظر

آنجناب میرسد و انشاء الله امیدواریم که آنچه در این

ارض نازل شده ارسال نمایم اگر چه ظاهراً بسیار مشکل

است چه که در نفس این بلد تا حال معادل صد هزار

بیت نازل شده و بعضی از آن که از نظر کل مستور

مانند و هنوز سواد آن از اثر الهی اخذ نشده و اذن نفرموده اند

و گیر نمیدانم که امکان قابل ظهور آن بشود و یا آنکه مثل اکثر آثار الهی

که در عراق در شط موحشده^{۵۱} در بار این آیات نازل به بیج
هم چنین حکمی صادر شود از مصدر امر نازل که الیوم اهدت
مستحب ترین ناس مشهور شده اند و غافل ترین کل ملل
الامن اخذید به الرحمن و سجاه عن غمرات النفس والهوی
و بلفظ الشاطی قدس منیر تالله انه لا یغفر لعنه من کل
یا خلق و خلق السموات و الارض و هذا تنزیل من حکیم علیم
و الیوم نصرت امر حبیب و نصرت هم بلسان مقدر
شده پس باید آنجناب در کفر اجماع بیدایع حکمت
سبحان ناس را از غل و هم و هو در سخبات داده بشای^{۵۲}

۵۲
عزیز یقین کشانند و الروح و العز و التکبیر و البهائم

عذیب و علی الذینم دخلوا فی ظل ربهم علی الاعمال

و عرفوه فی قیصه الآخر باسمه البهم الاحمر

این لوح مبارک از زرد خط اصغر عالی مبارک است

در طهران استخاف گردید در منزل از سینه فایم شمر

بوره تعالی شأنه التقیس

این نامه این مسجون است با سم میر و قمیص یوسف مصر آبی
 است بلکه بصیر قمیص غلام کنفانی بصیر ظاهر خشید و قمیص
 غلام رحمان بصیر باطن بخشود فیما طوبی لک بما جعلک الله
 بصیرک الیوم حدیدا زفرات قلبت مشرود و حرقت فؤادت
 معلوم و ائت فی کل ذک باقتدیت بنفسی در دیک
 فی سبیل ماورد علی جمال در سبیر محبوب دمی نیاسودی
 و ساختنی نیار میدی چه مسافت های بعیده که مقابل وجه
 پیاده طی نمودی و چه بادیه های صعب که بارجل جبهیده دودیدی
 جمیع در نظر بوده و خواهد بود و حال هم بمباشرت النفس

افسرده و همیاکل پشورده و عباد محتججه مرده مبتلا شده از محضر
 انس و مقدر قدس دور مانده و لکن چون مراد ما ارادیم بود
 و مقصود ما قصد به الله و مشیت ما شاء و قضی ما مطلوب بود
 و محبوب خواهد بود ان شاء الله در کل ایام انام را بزرگواریم
 المزمین اعظام مشکر گردارید اگر چه کوشتر چون قسمت معشر
 حیوان نه و نسیم رضوان رحمان نصیب اهل ضلال و خسران
 نخواهد شد و المخلصون یثربون عن غم التران من انال
 القدس محصورا و لکن چون اریح رحمتیه آریه در هبوب
 و نفحات قدس فضلیه در مرور شاید جمعی بسلبیر عرفان
 که از کدورات اکوان طاهر شده بمقر امنع ارفع الیقان در
 آیند و بقاء جمال رحمن فائز شوند و این ایام باید بکمال خضوع
 و خشوع و عبودیت صرفه باین عباد مشی نمایند چه که ظهور امر

و استقرار بر نفس ضعیفه منوط باین امور است و این است نصیر

حقیقی چه که اعدا بکبری ظاهر شده اند که ابلیس شجر شده

فوف تعرف و تون من المطلبین و اگر سیر بلاد را مصلحت

داند مبر است و لکن کمال حفظ چه که حفظ آن جناب اتم

امور بوده و اگر از قضایای وارده در این ارض نخواهید مطلع

شوید تالمه بحجز القلم بل کلتی عن ذکره از کاش از اتم

متولد میشدم و از شدن لبین مظهر نمی نوشیدیم و یا بعد از

بلوغ اظهار امر الله نمی نمودم چه که سبب و علت بغض اعداء

این ربه بوده و خواهم بود فوالذکر طیر طیر البقاء فی صدر

بسیار عجب نمودم که اصلاً اظهار امر نشود و ناس را در مقروم

بگذارم و لکن الروح ما تکرر فارغاً و قاسم علی الامر و اظننی

بین السموات و الارضین بار بار شانی ظلم وارد شده

۵۹
که در امکان شبه آن ممکن نه و معذک قلم کذب برداشته
و افعال نفس خبیث خود را بجهت تقدیس نسبت داده اند چون
ملاحظه نمودند که این فضر مشهور است ممکن نه و لابد جمیع
ناس اگر نیتند الله صاحبان بصیر حدید یافت میشود
که بین شمس و ظل و موجود و معدوم فرق گذارند لذا در قطع
شجره کمر بستند و چون خود را خائب و خاسر مشاهده
نمودند در طرف باسم این عبد شهرت داده اند که شایسته
باین سبب غلی در صدور القا نمایند چه که جمیع ناس را
بی تمیز و شعور یافته اند از جمله اخوی نوشته باطراف که از برای
لقمه نان از من تجنب نموده اند حال ملاحظه نمایند که هیچ
زد لے چنین سخن میگوید و آنکه نسبت بنفسیکه اگر جمیع ثقلین
بر ضیفش وارد شوند و الا آخر الاخرین تقسیم شوند آثار کوره

۵۷
مشاهد نماید تا چه رسد بفتح از این بیان معلوم است که آنچه
درجه برضرم قیام نموده اند و چه مقدار بر تضيیع امر الله مستقیمند
در هم فی کفر هم و کذب هم میخون حیث است قلم بذکر حصول و فعلش
بیاید اگر کاشش تفصیل اول این امر را تمام باسجناب ذکر
مینمودم تا معلوم میشد که چه مقدار عنایت در باره او شده
و چه رتبه بر کفر آن نعمت قیام نموده بارش آوازه در امر ^{چون}
جبل عدید ثابت و راسخ باشید مطرب تمام نشد و کن
چون هو اگر م و حرارت آن سوثر لذل با این چند کلام اکتفا
رفت اجاب را طرّاً از حلال ذکر بدیع مزین دارید
هو الباقی جناب میرزا احمد در نشاء له لازال بر صراط
حسب مستقیم باشند و هر مقرر و مسترح چشم از
عالم بر بندند و دل از غیر دوست بگسلند و در کمال تمکین

۵۸
بر رفرق یقین بیارمند مقصود چنان بود که ملتوب مبط
مرقوم شود و لکن نفس بدانفس حرا باشد و در جبروت
مشیت معطل ماند اهل حرم را ذکر لایحیی برسانید و در کل
ایام از قبلم عذر بخواهید نوشته شما که بعلم ارسال داشتید
ملاحظه شد لالال تلون ف جوار رحمة ربك لمن المستحقین

در آخر این لوح مبارک ذکر کامیروز احمد در اظهار عنایت
بارگاه نازل شد لذا توضیح داده میف که این میرزا احمد
سیر کامیروز احمد وزیر و مادرش حوا خانم بهمه

دیزرا احمد وزیر برادر مریم بهمه است و از میرزا احمد وزیر
و حوا خانم هفت اولاد بوجود آمدن هر سیر و شش دختر
که این میرزا احمد سیر یک از اولاد؟ حوا دیزرا احمد وزیر است

۵۹
جمع ال کفر استند عانموده که در محنت قدس

یک از این کله اجابت شود عروج از انجالم یا رجوع

بباحت عز یا تبه میرذلت بعزت

هدا ما شرق من افق بیان رب الرحمن

لراهم من الیوم یوم نصرت است و نفسی آتین جمع

مقتضای عالین وارواح متقرین که طائف حولت مسلت

نموده که تقبیض ظاهر بیفعلیه است سینه شوند و در ظاهر ظاهر

بصرت امر چه قیام نمایند از برای احدی سزاوار ^{بصرت}

که طلب خروج از انجالم در ایام ظهور واکت قدم نماید

بگفته باید فی کل الأحيان ناظر الی افق کبریا من ار خدا سجاوید

که خدمتی از او در این امر اربع اسع ظاهر شود و لو بدگر

کلمه از کلمات او باشد آن فی الفضل عظیم و خیر

عظیم و امر عظیم و اما رجوع بساحت اقدس این

ایام بر حسب ظاهر جائزند قد زلنا فی لوح من اللوح

کم من قریب لا نقربه لقرب و کم من بعید و

نفسی احیب آنه هو لقرب و فی لوح آخر کم من

قریب هو لقرب و کم من بعید هو لقرب طوبی

لقرب و قریب و فی لوح آخر کم من حیب

31
نصار جبابا وکم من سوانس و جدناه سوانا و کم من

بعید هو القریب و کم من قریب نشود بانه فی مقام

بعید اگر چه معلوم است که هیچ فضلی و فیزی و مقامی

و رتبه‌ی بقاء له در ظاهر ظاهر معادله نموده و نمایان

قسم با آفتاب عز تو حمید که از مشرق شجرید اسم

قدیرم طالع است معادله نمایان بحضور ^{یدی} بن لعرش

فی ظاهر ظاهر و لو فی آن ما خلق فی السموات و الارضین

بعضی از ناس از خنجانة مصنوعیه الیه محروم شده اند

این است که تاثرات این امور و ثمرات آن از نظر

مستورمانند لهذا با و نام خود مشغول و از مالک نامم

محبوب مانده اند مقصود آنکه با از نفوس در عین

قرب از وصال محرومند و با از نفوس که در بعد

ظاهره بگوشت لقا فائز شد منقطعاً عن رضاه و فائزاً

فی رضا و ربه تالله لا یعاد له عمل من الأعمال اگر این

حجاب با صبح اراده رب الارباب خرق شود مشاهد

بینائی کل من علی الأرض را من الاعزّة والاذلّة یلیضنّ

الفقر والغناء ثمّ السلطنة و العزّة عن ورائهم و لیس عن

المرقام الذی تنطق ذرات ترابه انه لا اله الا هو المقدر

الغزير المختار امی جمال کینونته لاصديه که مقدس از
 حدود است و شتره از کلمات و اشارات و اسما
 وصفات و ظواهر و تجلیات بوده در بسجیل
 بشریه ظاهر لذا اثر بریه نظر بعبادات بشریه که از بسجیل
 امریه شاهه میمانند محتجب مانده اند غافل از انکه اصل
 قدرت این است تفکر لتعرف و قل لک الحمد یا
 آله العالمین و لک الحمد یا من کینونته لبقدره تنادی عن
 وراک لک العظمه و الاقدار یا من فی قبضتک
 زمام العالمین و لک الحمد یا من کینونته لبعظمه تنادی

العظمة لك يا من بطورك امارت وجوه لمقربين
واما در تبديل خاري وندلت اسی جمال این ذلت

های وارده بر تو لامر رسیده بوده و این عزتت است فخر

عزتهما تاله لو تعرف لتتانس مع الذلّة و تقول

يا ذلّة روحی لك الفداء این انت قد قبلتک

كلهما لرب الغریر احمد آنچه خواسته اید بفرق آن فایز

شده اید عسی الله ان یعرفک ما ارادک لتفرح

و تطیر و تقول لك الشناء یا ثناء العالمین قدزین من البهائم

با طیل البلاء و بذلك یفتخر بین الارض و السماء لیس

٩٨
الغرة فيما ادركه القوم بل لغرة كلهما في الذلة التي عملها
لأمره لمقتدر العزيز الحكيم أفاضنا لك واجنائه ليقبى به
ذكر في الناصب بن عبادنا المخلصين وفي الملكوت بن
ملائته المقربين وفي أجبروت بن صفياء المنقطعين
بل يعادل نه الفضل ما رده لا ورحتي الترسبت لعاين
ان يا جمال ان استنشق من ظواهر التقييم به لسان القسم
ارباح المعاني والايقان لتوقن بان ما ظهر من عنده هو
يبقى بدوام الملك والملكوت وانه هو خير لك عما كان وما
يكون قد عرفت عرفت قميص اللجوب مما نزل في آحين

و تعطرت منه اهل الملك و الملوك طوبى للفائزين آنچه از
 برای خود خواستیم از برای مخلصین از اجای خود خواسته و
 میخواهیم عمری سوف تجد نفک فی عزبین از سگی و
 پریشانی محزون میباشد بامر چه مشغول شوید حق صدق
 کل خواهد فرمود ان اطمئن و کن من اشاکرین و آنچه
 در فقره بعضی اختلافات مذکور به انازل فی الألواح
 من لدن رب العالمین خبیر من یدعی امر اقبل اتمام
 لف سنة كاملة انه من المنقرین و من یا اول هذه کلمته
 انه من الاخرین و فی لوح آخر من یدعی امر اقبل

اتمام الفسفة كالملة انكذ انفسر نسل الله بان يورده
 على الرجوع ان تاب ان ربنا هو التواب وان صبر
 على ما قال يعث عليه من لا يرجمه ان ربنا شديد
 العقاب چه كه چنين نفوس سبب ضر اصل امر بوده
 و نخواهد بود و سبب اختلاف تبری و اگر امروز چنين باشد
 كه هر جا بلی فهمیده هرگز شجره امریه الهیه با این بریه مستقر
 نخواهد شد و او امریه و احكامه نافذ و مجرر نخواهد
 گشت عجب است از بی ادراك نفوس و لكن نسبت
 بعضی هم نظر بر هوای نفسانیه بعضی نسبت با سید مهند

۹۸
ولکن عند ربِّ علم کلِّ شیءٍ فی کتاب مبین برحق همیشه

نشده و نخواهد شد آنکه امر او علیم

سواد خط ميرزا آقاخان که از حسن عوین کبر عبد باقر و فصحی در مقام درستی است

باسم ربك الاعلى باسم ربك الأبر

ان يا حرف الاوله هيا آك بما فرقت بقاء كسره مرة اخرى في هين بدع
 منبع ثم طوبى لك ان تستقيم علاءه ولن يركب اقول الشكرين تاله لتستقيم
 على هذا الصراط الأعظم وتبلغ امر ربك هذا الجمال النبع الأقدم كعب مانان عليه
 لمن المستطيعين فيبعث منك النقطة ثم كل الحروف والكلمات ثم
 حقايق المقدمين تاله الحق لو يفتح لبراك وتفك اذناك وتوجه بوجه
 قلبك الى هذا الجمال الدر اللطيف لتشهد بان حينئذ بعث منك ميكلًا
 في مقابلة لعرش على مئتمه ورقة رطبه مخضرة لطيفة ينادى عن ربها في
 كل حين بما ناد المنطق في اجرة السينا على طور بدع رفيع ويكلم في كل حين
 مع ربه وتلقى من سرار حسد المهين اغرير الحكيم آياك آياك ان يا
 حرف الهم ان لا تحرقه بنار الأعراض لان في تلك الايام ظهرت طبقت

٧٠
الحجيم كفلها واشتعلت نيران الشوك ونائرة كحد والبغضاء وتتحرق
بجها كل الاوراق المصفرة والشجار اليابسة وانك لو تشهد بان ياتيك
جبرات هذا النار تمسك بكفك البهائم ثم اجر على قلزم حجر آء في لاهوت العما
ثم اسم باسم رب القادر الظاهر الأبروكن بسطان الامر لمن لظاهرين ثم اعلم
بان الذين خلقوا باسم من عند رب قد استعلوا اعلى سلطان الذات
ومليك الاسماء والصفات الذر رجح كره اخرى بقميصه البغضاء الذي
جعل المشركين محمراً بدم البغضاء وبذلك حزن قلب المتقين وان تريد
ان تعرف بعض من اسرار الامر فاقرء لوح الذر ظهر عن جمال العرش
وسمى بلوح البهائم ثم سورة التتر سم بالدم ثم سورة التتر كان ذكر حج الاظم
وفي كل ذلك الآيات للسائلين وبنيات للعارفين والروح من بهائم
عليك وعلا من تمسك بهذا القدر العظيم هذا الحجر الكبريغ في قميص
اسم المنيع لو حرم من قبر من له من رب التبر للابصر صدر وعز ومجد

۷۱
یافت و بار سال آید و لوح در چندی ایام شرف نزول قدسی یابد حال
ارسال میشود ان شاء الله که آن حرف رب و قره بهر حقیقی را بنظره
این در نور فواد متنور نموده جمیع امکان و الاوان را از اریاح خوش طیب و نفحات
قدس منبعه طاهر و لطیف و معطر فرمائید و در تبلیغ امر پروردگار خف و بجا
جهد و جهد معزز نموده کوشش نمایند که شاید به سبب اریاح روحیه از
مشرق فواد آن حرف صی بدلیج جمیع قلوب مینه و عظام ریمه بحیات
هستی جدید فائز گردند و آنه هم محیر یا ایشا و باسمه الباعث الجاعل الخالق
الرازق المحیر المنیع خاتم ربک و مجد مجاکم آقا جان

سواد خط میرزا آقاخان که از حسن آمدن ابریه که محرر حواری در قم در سن ۱۰۰۰

هو لظاهر في عرشه الأبريه وفي الغيب في ملكوته الأعلى
 امر جمال جود بر در این حجاب تا که مشرق ز جود صد آفتاب
 قوه لسه البحر باز و تو است و جفته همه الصل بر و تو است
 ورقه خضر که حاکی از اشارات نور بود بر ارض حمر او ارد گشت
 و تفصیر عجز از بسیار امور مضمون این شعر مشهور است که
 بیفکر طیر بر ظاهر گشته و بفرستخانی میگوید که از بعضی اشارات
 آن مفهوم میگردد که در عند لیبان و فابدا نید که زاغان ظمانی
 که بناییات و تعلیمات ید فضل و تربیت سلطان نعمانی
 و اطوار بازان سفیر روحانی آموختند و بطور اصفار صوت
 و رقاصه صدانے در هوا آت بلند اعلی طایر گشتند و با خنجه طیور

از بجا تصاعد شده تا آنکه از مقامات قرب قدس بقا مخرج
 آمد و بر اعلی فزون سدره منوره و شجره قصور مسکن و مقریافتند
 و بقدر در آن حکم قدس سجایه مشهور و معروف رسیده که
 جمیع طویر مقدره جهان اعلی دار و اح ممتنه خلف سراق بقا
 طائف حول آنها گشته پس در انوقت ناکبر و غرور
 در افنده آنها با شتمال آمد و علو مقام غلت غلوشان
 بر جمالی ملک اعلام گشته و سمر تبه سبب غل و بقضا
 گشته بکلی سلطان و هر بے خود را فراموش کرده
 بر صدر عرش بر آمد و بر وجه سلطان ابر بجوم آورده
 هر یک بمنبر و منقار خود آن وجه منیر را مجروح نموده و باین
 کفایت نکرده بجد و جبهه تمام متحد بر پدائیم در صدر ملک
 آن عجز و احتلال بر آمدند ذلک من الحان هذا الطیر الذی

قد كان حينئذ معلقة في تقائى وكان له قفس طرفه من الذهب
 و على وجه مرات من البلور الابيض وله فرخان صغيران وبها
 ينطقان صوتا لن يعرف كل الطيور بلحنها ولا طير التي امثها وكان
 عليهم بما هما ان يقولون ثم بالحن ليس ينطقون پس حال تو اى
 مطر اسم جود رب من اگر خواهى نصرت نمائى پروردگار
 خود را که تحت سيف غل و بغضاء مبتدا گشته پس صبح بز
 بصبحه که که جميع حجابات او نام از قلوب کل من فى السموات
 و الارض بر در و طيور افنده قدسى را از سلاسه و بند تقلید و تقسید
 تحديد آزاد نموده در هوا عز توحيد و تجريد پرواز دهى و بعد کخبر
 قدسى و نغمه روحانى ناطق گشته که ظاهر شد آن سرينه در
 ظهور اولائش بک حرف از موز اصفايش تکلم نموده که صحاب
 ثلثمائة که از جواهر مجرده ارض بودند جميعا فرار نمى و فرموده که در گره

اخرايم ظاهر مشيوم و ظاهر ميمائيم ستر اكرم را و جميع طور يون در سينا
 ظهور ميميزند حال آن كسره راجع و آن ستر ظاهر و جميع سوانج
 مقدسه ملكوت سما، و اهل ملا عالين و كرو بدين و حاملان عرش
 و ملائكه مقبرين هم از ظهور اهر بديع منصفق گشته در ارض ادنى
 فالى آمدند و جميع حقايق انبيا و مرسلين كه يكى از آنها موسى
 ابن عمران است در ظهور اهر منبع ظهور سرفيج مردند و از حفته
 ديگر شجره اعراض باوراق و اغصان افغان كفو و شرک و غل در
 مقابر عرش مرتفع آمد و اراده نموده كه شجره اهر را كه بر قطب
 بقا محكم گشته از اصد قديم خارج نمايد و باوراق غل و حسد
 بپوشاند قل ناله اتحق لم عين تلك الشجرة على مقام تقدر ان
 لنتم ان تغشوه ولو يجتمعن بمك اياى اهل السموات بالقدرة
 العظيمة والقوة الكبيرة قد انتم ان تموتوا وتمتدوا او تضعفوا

٧٩
او ترجون الے سفرا بحجیم آنقدر ترفع باحق فروغ بملا عن
ورقة منها كذا الفروس وقرن في السموات والارضين و
يبعث في ظل كل ورقة خطفا ما ارتدت اليهم البصار خلق

الجمعين

سواد خط میرزا آقاجان که از ارض سرب کاشمیر حواله دهنده کند

هو اجولہ اللہ بس النبی

معلوم آنجناب بوده که رواج نفاق و شقاق از اول الوفاق
و شقاق بمقامی متصاعد گشته بجدتیه فضای آفاق بقسمی
تنگ آمده که جمالی قدم اراده فرموده که شراق انوار جهان بمثال
تحت براق جلال مستور مخفی نماید بقسمیکه دیگر ابد آوری
در عالم ظهور از او شرف نباشد پس لمجاظ شرط بد تا اخیر آمد
حال از قتر معاشرین و مهاجرین انقطاع فرموده چتر از خدام
حرم و عده به بیت دیگر مقر عرش احزان فرمودند و این
مصیبت سیم است که در این مهاجرت عظیم بجز تهای بچه
در پی فلاق شده و لکن هیچ یک بمثل این نبوده زیرا
که آنها بکمال اختیار بوده و در هر آن حال خدمت سجاسی آورد

ولکن تفصیل این مهاجرت به بیان و قلم و لسان و تبیان نیاید

ان ترید ان تطلع بر شرح منه فارجم الی قمیص الیه الذی نظر

علی هیئۃ الکلمات و الحروف فی الواح الیه المہین القیوم

سوادیک لوح فارسی کہ مصرع شعر عربی کہ در صدر ورقه

آن جیب بود بین ید العرش حاضر شده در ساحت

قدس لہر جلالت عظمتہ معروض داشتیم این کلمات

بدیج منبع را صادر فرمودند بزبانت آن مشرف شده

آن ظہورات نصر الہی را در ہیکل بدیج و روح جدید

ظاہر نمایند محبوباً مطلع شوید کہ الواحیکہ در این چهار پکت

بود از میان نرود در جمیع شئون و جہات ثابت و مستقیم

بامر الہ البہر المنیع لبعہ و بانچہ از ید و لسان و دل و جان

در وان برآید خدمات امر را ملحوظ و معمول دارند کہ تفصیل

زین آیام همان است که در الواح قهبر و حین صدور یافته در
 تاکید ابلاغ الواح با هر آن اقل من حین تاخیر و تعویق
 جائز ندانید. هذا الامر من لدن عزیز قیوم تبلیغ امر بدیع بر کل
 نفوس علی بالیستطیع علیه لازم و واجب و آئی تاخیر و
 تعویق و صمت جائز نیست. فردا که یوم جمعه ۲۲ شوال است
 طلعت بمیشال بنا حرکت به بیت دیگر دارند

جناح منظر
عطار

هو البديع

فبجان الذر نزل الآيات باحث من سما و قدس
بديعا لتعرفوا بها حسن الوجوه في هذا الوجه الذكر كان عن
خلف حجابات النور لميغا قمر هذا الكتاب الأمر من لدر
نقطة البسي الى عبد الذر حضر بن يد العرش وما عرفه
بما ترجمها العز وجهه عن البصر العالمين جميعا ان يا
عبد قم عن مفرگ ثم استقم على عرفان ربك ولا تحفل
نفسك عن كوشة القدس في هذا الرضوخ محروما
هو كلمات الطمر که از مصدر بیان سجانه بلجن بديع عربی
نازل گشته زیرا که از قد حصا شنید شد و مسموع
افتاد حال بلسان پارسی ملیح بشنو که شاید از نغمه ربانی از

۸۱
دارفانی سحر و جادو باقی در آبی و در این لایم ظلمانی که غبار
افستان بکمان و لهر آنرا اصطاف نمودند از سبیر سبیر
مستقیم که مقام عرفان جمال رحمانی است در نمازی
ارعب دنیا را بقائی نه بهم نیست هر که در او شود
و هر چه در او موج غنقریب کثر از فقود یاب بقسمیکه
اشتراک مافی الارض نه بنیر پس خود را از آنچه بنیدر
الناس بوم مقدس نما که شاید جمال اول را در قمیص
اخر شناسی چه که الیوم جمیع ناس در حجاب و همیه
محبوب دستورمانند پناه بخداوند یکبارده که شاید از
این خمرات و هم که کثر در او غرق شده نه نجات یابی
و بمنبع حیات وارد شود و مستقر گردد در انیت فضر بروردگا
تو که بکلمات قدس خود ترا ذکر نموده پس طاهر نما

۸۲
قلب خود را ز حزن دنیا چه که حزن مردود است الا در
ابتلا این غلام مصر ربانی که در چاه حسد و بغضا ساکن شده
بار رسیده بلیغ لازم که از بدایح فیوضات این ایام محروم
نمانی که کعبه لعظک ربیب ان کلون من لیسعین

سواد خط ميرزا آقا جان که در عرش^{۸۳} اعزاز کبریه طلبا قرع و صی مرقوم

هو البديع الأبدع الأبحر

ان يا حرف الحي اسمع اصوات اجنحة هذا الطير الذي يطير

في السماء يا جنحة الياقوت و ابا هر القوس و خوافي الفضة و قوام^{نفا}

الأمر و منالك قدس نير لتطلع باطوار هذه الورقة المغنية

المتحركة المتصالية على هذه الشجرة التي ارتفعت باسحق و استظلت

في ظلها كل العالمين الآمن تجده في معزل النفاق و كذ^ل

ليتيك نير الآفاق لتكون من العارفين و لقد اسلنا^ك

من قبر كتابا ثم من قبله كتابا ثم من قبله كتابا و اشهدناك من

قبل من هيك لنا جمالا و من قبله جمالا ثم من قبله جمالا ان يكون

من الموقنين و لقد انظرنا لك جمال الأولي بقميص رباب

العلى الاعلى و تجلينا به عليك و على كل من في السموات

والارضين وحرمة تجلينا لك باسم من اسمنا حين الذي كنا
 في العراق وما استدرك احد من اخلائك اجمعين اذا تجلينا
 عليك بهذه الاجمال الذي بنور من انواره قد اشرفت شمس
 العظمة ثم شمس المكرمت ثم شمس العصمة ثم شمس العزة
 والقدرة ثم شمس الرفعة والقوة لعل تعرف مولاك وتكون
 من القايمين على امر الدر لن يقوم عليه نفس الا من ينقطع
 عن قرشي وعن نفسه ومهواه كذلك نقص عليك من
 قصص الحق لتتبع امر ربك وتكون من الفائزين الى جمال
 الدر ما فاز به احد الا من فتح له عينه وعرفه نفسه وجعله من ابيانه
 قمران الذين تكلموا بالاشارات من كل ذي اشارة ويمنعهم
 الدلالات من كل ذي دلالة او لك ان يقدر ان
 يتحركن في هذا الهواء الذي جعله الله محيطاً على شرق الارض

٨٥
وغيرهما وعلى من في السموات والأرض ثم على الذين هم كانوا خلف
حجبات القدس في دارين عز وسيع اياك اياك ان لا
شيء ولو يكون في الثقل الثقيل خلق السموات والأرض وانك
ان لن تضع عن ظهرك لن تقدر ان تحرك في هذا الهواء الذي
انبط في هذا الفناء الذي ظهر في هذا الجماء المشرق المرتفع الغرير المنيع
ضع عن ظهرك كثر تقدر وعن قلبك كثر ما حملته عليه ثم ظهر فك
عن كل ما رأيت لعل تستضي من هذه النائر التي تشتعل في برة
العرفان عن وراء طور العظمة والسبيان وتكون من لهراسخين و
اذا وصرت اليك في اللوح ان كنت جالاً قم وان كنت راقداً
فاستيقظ وان كنت ماشياً فاسرع ثم افتح لسان القدرة
باذن من لنا وارادة من عندنا ولا تخف من احد فتوكل على
جمال الغرير المير ثم اذهب بجهد اللوح الال الذي هم توقفوا على

١٨٩
هذا الأثر الذي ينبت فوق عليه الأكرذي مكر كان في مكره فريد قل من
أكر هذا فقد أكر الرسر من قبر ويستدل بذلك كما نزل في
البيان ان انتم من الناظرين وان رايت اسم الها ذكره
بما نزلناه عليك من آيات محز بديع ثم بلغه امر ربك و
لا تخف منه ان سمع قولك ياخذ البشارة من له العزيز
اجمير وان انكرك فقد أكر على الله المقدر العزيز الحكيم
قد يا عبد خف عن الله الذي خلقك وسواك ولا تكن من
الجاهلين خذ كتاب الله بقوة من لدا وان حرفانه لا عز عند الله
عن خلق السموات والأرض وعن خلق الأولين والآخرين
وقدمت أيام وكنت راقداً على فراش الغفلة اذا فاطمة ^{الشيطن}
عن نفسك ثم استعد بركب المنان المهين لعزيز حكيم
قد ايرب فاسمعي نعماتك الترخيت بها في رضوان

كلماتك ولا تمنع عافيه ولا تحرم عن حرم قدسك النبع ارب
انا الذراعكفت بنفسى من صرن اذن من عندك وشغلتنى
نفسى وهو اى عن عرفان جمالك النبع المتقال المقدس العزيز
اريب لا تحرم عا عندك ثم شرف ببقائك ثم وفقنر على الاقرار
بك وبآياتك لاني يا الهى ما آمنت بظهورك الا دلى في جمال
ربنا الصلى الاعلى الالبانزلت من عنده من آياتك العزيز
البديع واذا اشاهد بانها تنزل من سحب رحمتك باللا
ياخذها النفاذ وكذلك احصينا الامر في الواح عزك المينر
اريب اشهد حينئذ بانى لو انك تلك الآيات من عندك فقد
انكرت كما انزلت ما قبر الذى لا قبر له وتنزل الاخر الذى
لن يحصيه احد من الآخرين اذا يا الهى لا تحرم نفسى لانهما لامة
بالسوء اخاف بان يقومنر على الاعراض جمالك بعد ايقانى بانى

٨٨
لو انكرت الفضل لن اقدران ادعرا الايمان في نفسى لان في ذلك
الشأن ينكرني كل شئ ولولن يقرب بذلك لاني ليشهد عليه فؤادي
وسرور ورحمة بين العالمين لانتك يا محبوبا ما جعلت محبتك بين
العبار الا به ابع آياتك ولا الظهور بين الممكنات الا ظهورات
انوار جمالك واذا قد اظهرتها بطانك ولن يقدر احد ان يحضر
عليك الا من ينكر آياتك ويجاهد ظهوراتك ويجادل نفسك
ويحارب مع ذاتك العليا عند تشعشات بوارق انوار
جمالك المنيرة اذا وفقني يا الهى على عرفان نفسك في تلك
الايام الترمع فيها الا المخلصين من برتيك والاخيرين عبادك ثم
اسئلك يا الهى بان لا ترجعني الى نفسى ظلما نأ بعد الذر اجريت من
غمام رحمتك مياه قدس لميع ثم تقضي يا اظهر بعنايتك ورافقتك
لعل استفيض بجهد الكوشة الذر جري عن يمين عرش عظيم ايرب

استنکاب بجمالک الایمجر فی افق قدسک الاعلی بان تقطع عنی
 عن قرأه لا یجبه رضاک وآنک انت المہین علی ذلک وآنک
 انت المقنن الرضیز الرفیع وکذلک الحسناک وعلماک لتتبع لمر
 ربک وکلون من العالمین چون جمیع ممکنات را بحروف حی
 زنده نموده ایم واز جمله حروف توئی لذا تو الیق واولی بهم وخوا
 بود از برابر تبلیغ امر رب المختار باربر کبھال جد و اجتهاد چشم از
 ملکوت سموات وارض و ما خلق بینہا من الاضداد پوشیده ما بعنا
 خاص منقخر شده قدم سبقت در میدان تبلیغ امر حضرت مسان گذاری
 از حرف حی سخن تبلیغ باید تا از حیوة تو جمیع ممکنات بخلع حیات
 بدیع جدید منقخر شوند واز ما حیوان عرفان زندہ کردند پس ہر کسی
 را مستر باید و ہر حرفی مفسر شاید کہ مباد از حروف ہمبصر و اسامی
 بی مستر محبوب گردد چہ کہ الیوم از انیکونہ اسمال الیعد و لایحی

مشهور است پس از حرف صی از صراط و هم بلند تا بخت ایقان
 و اصد و بفضار لا کفایت مقام عرش رحمن است فائز کرد در و در کل
 حین مراقبت امر را از دست مل و در ساکت تسلیخ کمال جمده
 ساکت شو که شاید بمیامن لطاف عززاتناهی و ظهورات
 مواهب قدس حضرت رحمانی جمع از آواره گانرا بجرم کبریائی
 و متقدس سلطان لایزال ساکن گردانی دشمنان زلال
 عرفان را بمعین قدس حیوان کشانی و اگر نفسی الیوم با آنچه رضای
 دست بجم سلوک نماید عدش بر وجه راجح است و فناش
 بر بقا اولی و انب کذک الهمناک من جواهر الاسرار با حجب
 و الاستار و یقظناک عن رقد الغفلة لتقوم علی امر ربک و تبشر
 الناس بهذا الرضوان الذی واقع علیه عین احد من الاولین و الروح
 و التکبیر و البهائم و الخرز و العظمة و الکبریاء و الرفعة و العزة و البقاء و الشوکه

وَالذِّكْرُ وَالشَّيْءُ وَعَلَيْكَ يَا حَرْفَ الْحَرَمِ لَدُنَّا يَوْمَئِذٍ الْيَوْمَ الَّذِي أَقَامَ
عَلَى أَمْرٍ آخِرٍ بِجَمَالِ الْأُولَى وَإِذَا يُقْرَأُ عَلَيْنَا طَوَائِفُ لِسَانٍ مِنْ بَوْلَانٍ
الْمُعْرِضِينَ قَسَمَ بِجَمَالِ حَقِّكَ هَرِ حَرْفِي أَزَايِنَ آيَاتٍ مُتَرَلِّهِ وَكَلِمَاتٍ
مُقَدَّسَةٍ مُنْبِجٍ مُشَكِّ رَحْمَانِي وَغَزِيَّةٍ غَبْرَةٍ قَدْسٍ سَلْطَانِي صِدْقِي
وَلِقَبْسِي نَفْحَاتٍ أَوْثَشِرٍ وَمَتَضَوِّعِي ^ع كَمَا كَرِ حَرْفِي أَزَايِنَ رِزْ
مَشْرِقِ لَأَسْكَانِ بِي حِجَابِ ظَاهِرٍ شَوْدِ لِهَرِ اسْكَانِ وَكَوَانِ أَزَايِنِ
رَأْسِي خَوْشِ رَوْحِ زَائِرِ سِرْتِ شَدِيدِ مَوَاقِعِ قَدْسِ الرِّبِّ شَتَابِنِ مَلِكِ
جَمِيحِ رَأْسِ كَامِ غَلِّ وَبَعْضِ نَمَائِدِ وَحَرُومِ سَائِدِ كَذَلِكَ لِحَاطِ
فَضْلِ رَبِّكَ كَلِّشِي أَنْتَ مِنَ الْعَارِفِينَ وَاحْمَدِ رَبَّ الْعَالَمِينَ

از میدان هزار جدیه و اسطیران گلستان صمدیه صبح بشارت
 آهر از افق جان طالع شد و نار دهر است موسی از سر دره عز
 ربانی لاسع گشت در صومعه آهر بدایح ریاحین معنوی مزین
 گردید جنات قدسی در اعلی الجنان روید و نخر قامت جانان
 در ریاض جان چون سرو بوستان قامت کشیده و پهن
 گلستان حقیقی از تابش جهان هر و جوشش خرمای در
 فروشنده عاشقان رور در است از پر تو طلعتش و لغزانت
 عند لب گلزار منصفی و مدیه شوند و صلا سرش در آن

فضای جانفرد را صدیه گوشش بهوش نشینند سپر از طالبان

جمل خراج کمال داری که آن طریق سلسله بستان کمر

بریندیه که از این فیض کلیه در رحمت منبسطه قسمتی برید

و از این دریا بر پیمان فضیلت عظیم سلسله را صدیه نصیب برید

و بهر که از این خزان نعمت جاوید برید که جمیع آفاق را

احاطه نموده و بر قدر ذرات وجود مقتضای عدالت حضرت

معبود افاضه گردیده مجتهد باید که نشاء الله بفضایت

حق در این گلشن قدس چون اطمینان عرش بر پرید و بر این

شاطی بحر عظیم وارد گردید و از این عین صافی و کوثر

٩٤
باقی بنوشیہ تقدیر من فضل الذکر کان فی ایام اللہ

مشہودا ومن سماء اقدس منورلا

حمد مجبور است که حجاب غلیظی که آنرا راجع به قدرت الهیه
 خرق نمود و جمال قدم زعماء آنف الذیاب بستر و حجاب
 بر عرش کان الله و لم یکن معه من شیء مستوی و از
 یمنش بجز کبر جاری و از یارش نه نور عنایت ساری
 طوبی لمن شرب منه و کان من الفانزین ایدوستان
 از کوشرباقی در ایام جمال سجایه بنوشید فوالذی نفسی
 بیده که در غیب است اگر در جمیع قطار آسمانها
 وزمین ها تفحص نمائید بقطره آن فائز نخواهید شد

جمالقدم میفرماید اسرار این ظهور مستور مانده و اگر نذکور آید

البته فرج اهل ارض مرتفع الاطهر الله قلبه من هذا الکوشر ای

اهل بیان اعلام ظهور باسم من مرتفع شده و مرادق

امر در قطب امکان منصوب گشته و تسنیم ای بی

بایادی علما بقا در دور خدوا و اشر بوا یا اهل القدس

فیروز البهائم و لائون من اصابرین ۱۵۲

بنام پروردگار رحیم مهربان

ای محمد قلب علی بشنو نثار محبوب با وفار که از شطر ای ندای میفراید از نین
و سپر کنیز ندایت صفا نمودیم و بجوایت را شنیدیم در قطر روان طرف
عنایت بتوجهین ناظر بصر و خواهد بود نفسی از نفسی بدو تسبیح بر نیاید مگر آنکه
بصحت دست خفیتی دارد شد از محمد قلب علی اگر در لوح عطریه که از
شطر رحمت مالک بر تبه مرور نماید استشام کنز تمام جان و روان باین طه
ناطق شود و مابین عبار با سم صیغریه قسم بحال محبوب این است
رحمتی که همه ممکنات احاطه نموده و این است یوسیکه در آن فضل الهی
صیغ کانساترا افلا گرفته از علی بن رحمت در جریان است و قلب شفقت
در احراق چه که لازال هست نداشته در اجناسی حزین اخذ نماید و یا
همی شس کنه اگر اسم رحمانم مغایر رضا حرفی از اجسام استماع
نموده و هواماً مغموماً به محض خود راجع شد و اسم ستارم هر زمان مشابه
نمود نفسی به تنگی مشغول است بکمال احزان بمقر افسوس بارگشت و بصیحه
وند به مشغول و اسم غفارم اگر ذنبی از در ستانم مشاهده نمود صیحه زد
و مدبوشر بر ارض او قائل ملائکه امریه بنظر اگر عملش نموده و نفسی استحق
یا نبیر قلب علی احراق قلب بجا از تو بیشتر است و ناله او عظیم تر
هر حین که اظهار عصیان از نفسی در ساحت آید شده همیشه قدم
از حیا اراده تر جمال خود نموده چه که لازال ناظر بوفال بوده و عامه بشر الیط
آن چون کلمات تلقاء وجه مذکور شد قد تموج بحر و فانی و مرت

نسامات خفرائی و اهتزاز سدره عنایت و داریت سما و فضلی
 قسم باقیاب افق باقی که از حضرت محزونم و مهموم آهت از
 سراق اجهان نفوذ نمود و بمقر امنع اقدس اعلی فانز شد ناله ات
 استماع گشت و نوحات بسبح مالک قدم رسید طوبی
 لک شتم طوبی لک اقرارت در مکن مخار بهیكل بدیع ظاهر و
 اعترافت در منظر غفار بطراز منبع باهر انت تعترف و انا المعترف
 وانت تقترف و انا المقترف چه که اعتراف ینمایم سجدهات تو و شدت های
 وارده بر تو که در سبیل محمد نمویر یشهد بخبر ایاک قدر الذرات
 لر علی این ندایت بسیار محبوب است بنویس و بگو و سخوان
 ناس را بنظر پروردگار عالیمان بحرارت و جذبے که جمیع اشتعل
 نمایه قدریا اکرم و محبوب و محرکه و مجذبے و المنادی فی قلب و محبوب
 سری لک احمد بما جعلتن مقبلا الی وجهک و شتعلایه لک
 و منادیا باسمک و ناطقا بثناءک ار رب ار رب ان لم یظفر
 الخفلة من این نصبت اعلام رحمتک و رفعت رایات کرمت
 و ان لم یعلن الخطا کیف یعلم بانک انت استار الغفار لصمیم
 احکیم نفسی الخفلة غافلک الفدا بما حرت عن و اربها نسامات
 رحمة اسمک الرحمن الرحیم ذالذنب نذیبک الفدا بما عرفت
 به اریاح فضلك و تضرعات مسک الطافک کینوتر لعصیان
 عاصیک الفداء لان به اشرقت شمسه بر اهلک من افق عطاءک

و نزلت امطار جودک علی حقایق خلقتک ای رب انا الذی
 اقررت بکفر العصیان و اعترفت بما لا اعترف به لاهل الامکان
 سرعت الی شاطئی غفرانک و سکنت فی ظلم خيام مکر منک
 اسئلك یا مالک القدم و المهین علی العالم بان تظہرنی ما
 تطیر به الأرواح فی ہواء حبیبک و النفوس فی فضاء انکس
 ثم قدر لے قوۃ بسط طاعتک لالقلب بہ المکونات الی سطلح ظهورک
 و مشرق و حیک ای رب فاجعلنہ بکلمۃ فانیاً فی رضائک
 و قائماً علی خدمتک لانی احب الحیوۃ لا طوف حول بریق
 لمرک و خيام عظمتک تملک الی الکر منقطعاً الیک فافعل
 بی ما انت اہلہ و ینبغ لجلالک و یلیق بحضرتک ای رب علی العنایت
 رب العالمین فانہز بودہ لے و ہستی بحول و قوۃ لو بالست ما
 بین عبدالہ بر نصرت امرش و اعلا زکرتش محزون مباحش از انبیا
 صاحب علوم ظاہرہ و خط نیتی ابواب فیوضات
 قدر در قبضہ قدرت حق است بروجہ عبدالگشودہ و میگشاید
 انشاء حسہ این نفحہ لطیفہ در قمر اوان از شطر قلبت
 در عالم هر در نماید بشائیکہ ثمرات آن در قمر دیار ظاہر شود
 دوست مقدر بر ہر شیر آنہ لہو المقدر القدر